

پیرامون فهرست نشانه‌های خط اوستایی*

نوشته: کارل هوفمان
ترجمه: بهنام خانخلیلی

خط اوستایی در نتیجه تحول چندصدساله پدید نیامده، بلکه باید آن را حاصل يك «اختراع» دانست. و. ب. هنینگ^۱ این نکته را در نشریه مباحث انجمن فقه اللغة^۲ و کتاب راهنمای خاورشناسی^۳ به حق مطرح نموده و آن را با جدیت و حرارت مورد تأکید قرار داده است. همان گونه که کارل زالمان^۴ دریافته بود اساس خط اوستایی را خط پهلوی کتابی، که مورد استفاده پیشوایان دینی زرتشتی بود تشکیل می دهد و نشانه‌های b, m, n, r, s, z, š, x^v, a, i, k, t, p ضمن حفظ همان ارزش آوایی که نشانه‌های پهلوی کتابی به تنهایی و یادر کنار سایر ارزشهای صوتی می تواند داشته باشد، از خط اخیر مستقیماً اقتباس شده است. به علاوه، به احتمال قوی مخترع خط اوستایی و یا همکارانش با گونه‌ای از خط کتابی از نوع باستانی و مشهود

* Karl Hoffmann. «Zum Zeicheninventar der Avesta - Schrift». *Aufsätze zur Indoir-anistik*. (Sammlung), Bd. 1, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichelt Verlag, 1975.

در دستنویس زبور پهلوی «مسیحی»^۵، بازمانده از سده‌های هفتم یا هشتم میلادی، آشنایی داشته‌اند، و این امر منجر به آن شده است که حروف اوستایی z, d, l از نظر شکل نشانه‌ها یا ارزشهای آوایی مکمل در خط زبور، با این خط دارای وجه اشتراك گردند.

این امکان نیز هست که فکر ابداع خط اوستایی ضمن مقایسه و مقابله یکایک نشانه‌های خط پهلوی کتابی و خط زبور به ذهن مخترع این خط متبادر شده باشد زیرا با افزودن نشانه‌های ممیز می‌توان حروف جدیدی را به وجود آورد. این امر به نظر نگارنده در مورد z: k کاملاً روشن است. چون در خط پهلوی کتابی نشانه k در موضع میانی کلمه طی يك دگرگونی آوایی مختص فارسی میانه می‌تواند ارزش صوتی [لا] را نیز داشته باشد. همین امر برای خط زبور نیز معتبر است. چیزی که هست، در خط اخیر برای k نشانه‌ای که دنباله‌اش به سمت راست کشیده به کار می‌رود و چنین نشانه‌ای در خط پهلوی در هزارشهای (KN³YK) نیز دیده می‌شود. با توجه به ظواهر امر، مخترع خط، نشانه پهلوی با ارزش آوایی k و نشانه زبور با ارزش آوایی l را برای خط اوستایی در نظر گرفته است. از آنجایی که فرق هر دو نشانه فقط در امتداد دنباله آنها است، همین خصوصیت ارزش يك نشانه ممیز یا دیاکریٹیک^۶ را یافته است، که چه به صورت ساده و چه به صورت تاب‌دار (مدی = ~) در ایجاد سایر حروف اوستایی (برای مثال: B از P و t از t) کاربرد پیدا کرده است.

این نکته را که مخترع خط، «امتداد دنباله» k زبوری را به عنوان يك نشانه ممیز اقتباس کرده است، حرف اوستایی c نشان می‌دهد که از نظر شکل نمی‌تواند مأخوذ از نشانه خط پهلوی کتابی باشد. مخترع خط از این علامت زبوری بیشتر برای نشان دادن d/z/(ž) در الفبای ابداعی خویش استفاده کرده است. از آنجا که این نشانه، همانند k زبوری، امتداد دنباله را نشان می‌دهد، ارزش آوایی زواکبر به وسیله آن مشخص شده است. سپس مبدع خط با حذف نشانه «امتداد دنباله»، که دیگر به عنوان نشانه ممیز تعبیر می‌شد، موفق به ایجاد يك حرف اوستایی برای c بیواک گشته است.

حروف اوستایی x و f آشکارا از دگرگونی دیاکریتیکی صورتهای علایم پهلوی p و h³ پدید آمده است. «امتداد دنباله» در دو حرف اخیر نسبتاً طولیل است که برای حرف θ نیز که سومین آوای سایشی بیواک به‌شمار می‌رود، مورد استفاده قرار گرفته است. لیکن در مورد این حرف نمی‌توان با اطمینان خاطر نشانه اولیه را تعیین کرد. البته نباید در این باره تشویشی به‌خود راه داد زیرا بسیاری از حروف الفبای اوستا جدید الابداع بوده یا ایجاد آنها از طریق تغییر شکل سایر علایم به‌نحوی است که می‌توان آنها را جدیدالابداع شمرد. مخترع خط اوستایی هنگام خلق نشانه‌های جدید باید از اختیار کامل برخوردار بوده باشد. اینکه به بحث و جدل پردازیم که وی در موردی خاص می‌بایستی چنین و چنان می‌کرده، کاری است بیهوده. اما شاید جالب باشد که انگیزه‌های مخترع خط را دریابیم. موردی از این نوع را حرف o اوستایی نشان می‌دهد. این حرف را ناشی از تغییر شکل w (طبق نظر آندره‌اس)^۷ یا ww پهلوی (مطابق با عقیده یونکر)^۸ می‌دانند. از آنجایی که شکل نشانه o اوستایی کوچکترین شباهتی با نشانه w پهلوی که خطی کوتاه و عمودی است ندارد، می‌توان ادعاهای فوق را صرفاً به‌منزله نوعی فضل‌فروشی تفتنی تلقی کرد. در واقع، صورت بارز نشانه o در پهلوی یافت می‌شود، که درحقیقت صورت مخصوصی از a است و فقط در برخی از هزوارشها حفظ شده است. یکی از این هزوارشها که کراراً به‌چشم خورده و برای تشخیص حالت مفعولی به‌واسطه به‌کار می‌رود، حرف اضافه L «به، به‌سوی» است. از آنجا که هزوارش مذکور در فارسی میانه به شکل o خوانده شده، روشن می‌شود که چرا مخترع خط برای حرف o شکل خاص l را انتخاب کرده است.

اگر در اینجا گفتگو در باره یکایک حروف اوستایی را نیز ادامه ندهیم، بایستی روشن شده باشد که مخترع خط تقریباً چه راهی را برای خلق حروف اوستایی جدید برگزیده است. برخی را عقیده بر آن است که آخرین مرحله تحول خط پهلوی کتابی در دسترس مخترع خط بوده و به بیانی دیگر، وی با آن گونه خطی که ما از طریق متون پهلوی می‌شناسیم، آشنایی داشته است. البته، امکان داشته که این آخرین مرحله تحول خط خیلی پیشتر از زمانی که تاکنون گمان می‌رفته حاصل شده

باشد. يك کتیبه سارکوفاک^۹ مکشوفه در استانبول نشان می دهد که خط پهلوی کتابی ویژگیهای بارز خود را اساساً پیش از سال ۴۳۰ میلادی به دست آورده بوده است.^{۱۰} به هر حال، کلیه محققان در این نکته که ابداع الفبای اوستایی در دوره ساسانی (از ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) صورت پذیرفته است، وحدت نظر دارند و اینکه در این مورد هنینگ^{۱۱}، بیلی^{۱۲}، ویدن گرن^{۱۳}، و غیره قرن ششم را ترجیح می دهند، به نظر نگارنده، پس از کشف کتیبه سارکوفاک بیگمان دیگر نمی تواند به مثابه تنها احتمال تلقی شود.

هیچ سندی حاکی از این مطلب که خط اوستایی در آخرین دوره عهد ساسانی ساخته شده در دست نیست. و این مسئله تنها در دستنویسهایی مطرح شده که کهنترینشان (K7a.b) مربوط به سال ۱۲۸۸ میلادی است. بررسی نسخهها، چه آنها که عیناً رونویسی شده و چه فتوکپیها، نمایانگر این واقعیت است که در کنار نشانههای استاندارد که در متون چاپ شده توسط وسترگارد^{۱۴}، اشپیگل^{۱۵} و گلدنر^{۱۶} دیده می شود، همه گونه انحراف از صورتهای اصلی یافت می شود. ظاهراً بخشی از آنها را گونه های نوشتاری بی اهمیت یکایک حروف اوستایی تشکیل می دهد. لیکن بخشی دیگر از آنها از عدم بذل توجه کافی به حروف خاص اوستایی ناشی می شود. در مورد اخیر، مبحث ارزیابی نقد آمیز متون اوستایی گلدنر اشارات مهمی دارد. کارل گلدنر که پرکاری و فراستش شایان بهترین تحسین است، درباره نکات مذکور صرفاً به خاطر خود آنها بحث نکرده، بلکه انگیزه نگارش مطالبش وجود سایر گونه های نوشتاری در خط اوستایی است. از آنجا که فرصت گردآوری قریب ۱۳۰ نسخه مورد استفاده گلدنر نصیب فرد دیگری نخواهد شد - چه بیشتر آنها از آن زمان تاکنون ناپدید شده است - برخی مسائل کماکان لاینحل باقی خواهد ماند. مع هذا چنانچه شرایط مساعد باشد، حقایق روشن خواهد شد و احتمالات صورت قطعی خواهد گرفت.

حروف اوستایی در متون چاپ شده و دستنویسها در صورتهای خطی واژه هایی که به نوبه خود جملاتی را می سازند، دیده می شوند. کتابتهای این صورتهای خطی با گونه های متعدّدشان بایستی در وهله نخست تحت فرایند ارزیابی

نقد‌آمیز متن قرار گیرند، که طی آن نه تنها روشهای معتبر زبانشناسی کلاسیک به کار گرفته می‌شود، بلکه راهنماییهای پرارزشی که گلدنر در گفتار مقدماتیش (۱۸۹۵ میلادی) پیرامون ارزیابی دستنویسها و شجره‌های نسخ مطرح کرده، نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. هیچیک از پژوهندگان اوستاگفتار مقدماتی گلدنر را به نحوی نقد‌آمیز بررسی و به طرز منظم ارزیابی نکرده‌اند و از این بابت مستحق سرزنشی غیرقابل اغماض اند. برخی از کج‌رویهایی که در مورد پژوهش اوستا از زمان سخنرانی آندره‌اس در سیزدهمین کنگره خاورشناسان در هامبورگ (۱۹۰۲ میلادی) دیده می‌شود، در صورت قرائت گفتار مقدماتی گلدنر می‌توانسته اجتناب‌پذیر باشد. البته، برای فرایند ارزیابی نقد‌آمیز متن که فقط بر ارزیابی دستنویسها استوار است، بایستی حد و مرز دقیق و مشخص قایل بود. نظر به اینکه مسئله منحصر به فرد است، وقتی اوضاع و شرایط کاملاً مطلوب و مساعد شد، می‌توان چگونگی کتابت صورتی از واژه را در دستنویس اولیه متن اوستایی مربوط تعیین نمود؛ و نیز از آنجا که قدمت قدیمترین شجره دستنویسها، یعنی یسنای پهلوی- سنسکریت، حداکثر تا سال ۱۰۰۰ میلادی می‌رسد، دستنویسهای مادر، که کلیه دستنویسهای موجود ناشی از آنها است، نبایستی زودتر از سده نهم یا دهم میلادی نوشته شده باشد. این دستنویسهای مادر، آن‌سان که با توجه به هم‌رأیی و توافق مشهود در دستنویسهای جدیدتر می‌توان نتیجه گرفت، رسم الخطهای متعددی داشته که صحت و درستی آنها قویاً مورد تردید است. از این رو، برای تشخیص صحت یک کتابت، گذشته از ارزیابی دستنویسها بر اساس روش بازخوانی نقد‌آمیز متن، لازم است فرایندی موشکافانه و مرتبط با اصول فقه‌اللغه و زبانشناختی به کار گرفته شود. به نظر نگارنده، کم‌توجهی به این سؤال که اصولاً خط اوستایی چه نقشی را برعهده دارد، خود عاملی بازدارنده و مخل شناخت مسئله است.

همان‌گونه که در بالا شرح داده شد، خط اوستایی در دوره ساسانی براساس آخرین مرحله تحول خط پهلوی اختراع گردید؛ به بیانی دیگر، خط مذکور آگاهانه ابداع شد. اختراع خط با در نظرگیری کلیه احتمالات در باختر ایران صورت پذیرفته است. از آنجا که پهلوی با توجه به منشاء گویشیش محققاً زبانی رایج در ناحیه

جنوب باختری ایران (یعنی پارسی) است و پیشوایان دینی آن زمان که از پهلوی به منزلهٔ زبانی دینی استفاده می‌کردند خود موجبات انتقال مکتب اوستا را فراهم می‌نمودند، این فرض موجه است که اوستا، که در خاور ایران پای به عرصهٔ وجود نهاده، منحصرأ با صورت ایرادشده به يك زبان ایرانی جنوب باختری به دست ما رسیده است. مع هذا، نگارنده این فرض را نیز محال نمی‌داند که اوستا در اصل در زمان داریوش از ایران خاوری به پارس (استخر) انتقال یافته باشد. بدین ترتیب، داریوش توانسته است، بنابه علل سیاسی، در سرزمین پارس نیز يك نیروی متعادل‌کنندهٔ مذهبی علیه زرتشتیگری مغان مادی ایجاد نماید. در این صورت، می‌بایستی ذهن را به دوره‌ای به مراتب قدیمتر معطوف ساخت. با در نظرگیری این امر، اوستا باید قرن‌ها در پارس بوده و بعدها به ایران باختری انتقال یافته باشد، که پس از آن ابداع خط اوستایی صورت گرفته است. هنگام اختراع این خط، زبان اوستایی به هر حال زبانی مرده بوده، یعنی زبانی که دیگر در زندگی روزمره کاربردی نداشته و در محافل مذهبی نیز بدان تکلم نمی‌شده، بلکه فقط هنگام از بر خوانی متون دینی به کار می‌رفته است.

فهرست غنی و گستردهٔ نشانه‌های ممیز واکه و همخوان موجود در خط اوستایی حاکی از آن است که به منظور ادغام گونه‌های آوایی، تحت واجی واحد، آن سان که در ابداعات خط برای «زبان مادری» متداول است، کوششی به عمل نیامده و از سویی دیگر نمایانگر این نکته نیز هست که خط اوستایی تنها می‌تواند به واقعیت آوایی واحدی معطوف باشد، یعنی سنتی شفاهی بر آن اثر گذاشته است. هنگامی که مخترع خط وظیفهٔ مشخص کردن دقیق نحوهٔ ایراد اوستا از لحاظ آواشناختی را به عهده گرفت، مجبور بود برای هر آوایی که در آن وجود دارد نشانهٔ خاصی خلق کند و در عین حال، می‌توانسته برای انجام مقصودش فقط تلفظ اوستایی متداول در زبان خود و مدارس دینی ایران باختری (تلفظ معمول در عهد ساسانی) را مورد توجه قرار دهد. از آن جا که جواب این پرسش که آیا اوستا قبلاً نیز به خط دیگری نگاهشده یا نه، برای مخترع خط کاملاً بی‌اهمیت بوده، نیازی به یافتن کتابتهای تاریخی حس نشده است. چنانکه مخترع خط به وظیفهٔ خود بر اساس موازین جدید، بدان سان که

دانشمندی در عصر حاضر گویشی را بررسی می‌کند، عمل کرده باشد، در این صورت نیازی به کتابت صحیح نیز نبوده است، یعنی به هیچ عنوان دلیلی وجود نداشته است که آوایی به طرز دیگری از آنچه تلفظ می‌گشته، نوشته شده باشد. انگیزه‌هایی نیز برای این فرضیه وجود ندارد که مخترع خط، که به هر حال خود به بهترین وجه با قواعد صوتی آشنایی داشته، این نیازها را برآورده نکرده باشد. نگارنده، بالاخص با توجه بدین نکته که شخصی تمام متون ثبت شده در دینکرت را بدون هیچ اشکالی طی یکسال به رشته تحریر درآورده، این امر را بدیهی می‌داند که مخترع خط و ویژه زبان اوستایی، خود متون اوستایی را نیز نگاشته باشد. نخستین اوستای مکتوب، یعنی نمونه اصلی یا «کهن الگو»ی عهد ساسانی باید بر مبنای نحوه ایراد اوستا، بدان سان که در مدارس دینی [جنوب] باختر ایران متداول بوده آوانویسی شده باشد. این امر، به نوبه خود، اساس کار برای کسب زمینه و دستیابی به کیفیت گونه آوایی مورد استفاده کاتبان متون اوستایی است و در عین حال، سبب می‌گردد کلیه دگرگونیهای متأثر از سنن جنوب باختر ایران و ناشی از استفاده متون اوستایی در آیین نیایش، تعیین و اصلاح گردد. از سوی دیگر، باید توجه داشت که رونویسیهای انجام شده از کهن الگو یا نمونه اصلی برای موبدان که به مکتب ایران باختری، یعنی مکتب مخترع خط، تعلق نداشته یا بنا به دلایل دیگر، اوستا را با تلفظی متفاوت ایراد می‌کردند، تضادهایی را هم در کتابت و هم در تلفظ ایجاد نموده که در نتیجه مشکلاتی را در درست نویسی به وجود آورده است. علاوه بر آن، انحطاط در خصوصیات تلفظی ناشی از دوره اضمحلال، که پس از انقراض ساسانیان و تسخیر ایران توسط اعراب پدیدار گشت، نیز مزید بر علت گردید و موجب شد که دستنویسهای اولیه سده‌های نهم و دهم میلادی نیز دستخوش آن گردد و سرانجام همه اینها باعث پدید آمدن تلفظ عامیانه‌ای شد که به مراتب بدتر از تلفظ پیشین بود و باعث گردید کلیه کاتبان دستنویسهای موجود ناگزیر تحت نفوذ آن قرار گیرند.

استنباط فوق را، که مخترع خط برای هر صوت رایج در تلفظ ساسانی يك حرف خاص اوستایی ساخته، می‌توان در عمل به نحوی معکوس به ضابطه در آورد:

در خط اوستایی هر حرف باید نماینده صوتی خاص باشد، یعنی این نظریه که حروف معینی که برای الفبای مخترع خط در نظر گرفته شده، وجود اصوات خاصی را در تلفظ ساسانی ثابت می کند. در این صورت، هر يك از اصوات یا باید مبتنی بر اصول آواشناختی بوده باشد یا بر اساس ضوابط زبانی - تاریخی.

در زیر بایستی اجمالاً درباره حروف اوستا و ارزشهای صوتی آنها به بحث پرداخت و در عین حال، از استناد به مطالبی که در سایر جاها می آید صرف نظر کرد. واکه های aa, æ, eē, oō, ii, uū ظاهراً از لحاظ کوتاهی و بلندی با یکدیگر فرق دارند. لیکن این استنباط صرفاً از طریق آوانویسی به وجود آمده، زیرا در آوانویسی نشانه های خطی ممیز بر روی حروف اوستایی نشانگر بلندی واکه تلقی می شود. ولی کمیته ها در قبال آنچه که از نظر زبانی - تاریخی انتظار می رود به حدی در هم آمیخته و مغشوش شده، که این تصور بعید نمی نماید که مقصود مخترع خط کمیته ها نبوده، بلکه می خواسته با نشانه های ممیز درجه گشودگی واکه را مشخص کند، و در واقع قصد داشته با حروفی که فاقد نشانه های خطی ممیزند (واکه های کوتاه) واکه های بسته را نشان دهد، و با حروفی که با نشانه های مزبور مشخص شده اند (واکه های بلند) واکه های باز را به نمایش گذارد. در حقیقت، در دستگاه واکه های زبان اوستایی، با توجه به انطباق آن با واقعیت های زبانی (همانند دستگاه واکه ای زبان ایونی - آتنی) امکان داشته است که واکه های کوتاه بسته و واکه های بلند، باز باشد. صرف نظر از دگرگونی های کمی منطبق بر واقعیات زبانی (زبانهای ایرانی خاوری)، به هنگام نقل اوستای اصلی به زبانهای ایرانی باختری، امکان داشته واکه های بلند نیز تحت تأثیر اصوات محیطی، بسته و واکه های کوتاه، باز تلفظ شود و سپس به همان صورت نوشته شود. برای مثال ni- در برابر vi- - ahura در برابر āhūiri- با هم مقایسه شود (هر چند حالت اضافه مفرد واژه مزبور āhurōiš است!) . در کنار a (نشانه مستعمل گلدنر) ð نیز یافت می شود (مثلاً رجوع کنید به: ص ۲۸ کتاب اوستای رایشت ۱۷). اینکه آیا هر دو نشانه فقط گونه های خطی بوده یا دو حرف اوستایی است، در حال حاضر تعیین شدنی نیست، زیرا گلدنر اختلاف را ذکر نکرده و نگارنده نیز تاکنون هیچ دستنویسی را که دال بر این اختلاف باشد مشاهده

نموده است. اما بنا به دلایل زبانشناختی، احتمالاً هم ã (a) غنه و هم $\text{ã}?$ (a?) غنه وجود داشته است.

علاوه بر واجهای y, g, x, k که ساختگانشان سقف دهان است. شواهد امر در دستنویس‌های حاکی از وجود g نیز هست که در ظاهر با حرف مزدوج yk در پهلوی برابر است (مثلاً رجوع کنید به: کتاب راهنمای نیبرگ، صفحه آ-۱۵۲، نخستین نشانه DKY^{18} گهگاه با s اشتباه می‌شود با اینکه نشانه مزبور که جزو نشانه‌های کم استعمال الفبای اوستایی به‌شمار می‌آید در واقع، در زمره الفباهای منسوخ-که با g, g̃, y آغاز می‌شوند- محسوب می‌گردد و امکان دارد که با اختراع خط بی ارتباط نباشد، لیکن از آنجا که نشانه مزبور به ندرت در دستنویسها مشهود است، ارزش آوایی خاص آن را نمی‌توان مورد بحث قرار داد (آیا يك واج کامی انسدادی است؟).

c و z دو همخوان مرکب پیشکامی هستند.

در ردیف واجهای دندانی t, ð, d, ð (دندانی انسدادی) در برخی دستنویسها شکل نوشتاری خاصی آمده است که در آن نشانه خطی ممیز با خط تیره مخصوصی که به موازات دنباله حرف t کشیده شده مشخص می‌گردد. علاوه بر حرف چایی ð که مورد استعمال گلدنر است (در این حرف شکل قلاب در قلّه حرف واقع شده) در دستنویسهای (مانند: K7a.b) شکل نوشتاری خاصی یافت می‌شود که در آن در قلّه حرف y نیم‌دایره مشهود است (عملاً شبیه نشانه پهلوی c است). به هر تقدیر هم در مورد y_1/y_2 و هم در مورد s_1/s_2 اختلافاتی در حین کار برد قابل تشخیص است. ضمناً، پیرامون اختلافات احتمالاً آوایی این واجها نیز حدسهای کاملاً مبهمی زده شده است.

در ردیف لبیهای p, f, b, ß استعمال واج ß به جای w که تاکنون رایج بوده، به منزله نشانه آوانویسی پیشنهاد شده است که سوء تفاهمهایی را سبب می‌شود. ß با y در يك سطح واقع است و در خط اوستایی نشانه خطی ممیز مشابهی دارد. از آنجایی که ß هرگز با v قابل اشتباه نیست (به سطور زیر رجوع شود)، امکاناً بعید نیست که هیچ واج دولببی در تلفظ ساسانی وجود نداشته بلکه y واج سایشی

واکدار لبی-دندانی موجود بوده است (مقایسه شود با *v* انگلیسی و فرانسوی).
 حروف زیر در نمونه اصلی ساسانی حروف غنه به حساب می آیند: $\bar{r}, \bar{r}h, \bar{r}m$
 $\bar{r}, \bar{r}h, \bar{r}m$ واج غنه نرم کامی \bar{r} فقط پیش از h (به استثناء *Paratāḥha*) قرار می گیرد،
 همین امر برای واج غنه کامی شده \bar{r} صادق است که در آوای اوستایی متأخر که
 منشاءشان *-hi-* ایرانی باستان است دیده شده است. هر جا که این صورت ایرانی
 باستان دیده شود، می توان آن را بدون تشویش، بر اساس تشخیص در دستنویس به
 $\bar{r}h$ اصلاح کرد. لذا، برای مثال، به جای *varḥō* مستعمل گلدنر بایستی *varḥō*
 نوشت. یافته های حاصله از بررسی دستنویسها حاکی است که پیش از $\bar{r}h$ هیچ *i*
 اضافه ای^{۱۹} وجود نداشته باشد؛ برای مثال می توان *darḥuš* و *arḥe* را به جای
dairḥuš و *arḥe* نوشت.

واج غنه کامی لبی شده $\bar{r}h$ ، با اینکه در مبحث واجگونه های گلدنر شرحش
 رفته، در متون چاپی اوستا نادیده انگاشته می شود. از نظر خطی $\bar{r}h$ ، يك است که
 دنباله اش به سمت راست کشیده شده است (برای مثال رجوع کنید به پانویس ۵ از
 یسن ۲، بند ۶ چاپ گلدنر). در اینجا حرف مزبور به صورت دست نوشته به خوبی
 نمایان است و آن را می توان بی دغدغه خاطر به جای *-rḥ-* یا *-rh-* در جاهایی که
-hu- ایرانی باستان وجود دارد، درج نمود. شاهدهی، از بی اعتنایی نسخه برداران
 نسبت به کتابت صحیح را کاتب دستنویس J₂ در یسن ۵، بند ۵ نمایان می سازد، در
 جایی که سه کلمه *varḥimcā*، *varḥimcā*، *varḥimcā* تنگاتنگ در پی یکدیگر
 آمده اند. *-rḥ-* و *-rh-* به جای *-rḥ-* صورتهای آوایی صحیحتر و درعین حال سهل
 انگاشته شده تر تلفظ عامیانه است.

برای واج غنه دندانی کامی شده \bar{r} (که به شکل خط تاب داری از بالا و سمت
 چپ به پایین و سمت راست کشیده شده است) يك حرف در دستنویسهای متأخر
 (سده های ۱۷ و ۱۸ میلادی)، که منشاء آنها ایران است، یافت می شود. شکل
 اولیه نشانه مزبور یعنی انحنای از قسمت بالا به سمت راست واج *n* را حرف موجود
 در دستنویس (K7a.b) (۱۲۸۸) نشان می دهد. واج \bar{r} کراراً پیش از *ii* ظاهر شده لیکن
 قبل از *ā* ساده نیز مشاهده می گردد؛ برای مثال به کتابت *ñiuuaēδ:iiłmi* (در

دستنویسهای (K4, Mf1) توجه شود. از آنجا که *i* زاید کراراً درست پیش از *n* یعنی در جایی که انتظارش می‌رود، وجود ندارد، می‌توان این امر را ناشی از گونه‌ای کتابت *n̄* در کهن‌الگویا نمونه اصلی ساسانی دانست (برای مثال: *an̄iia*). مع هذا تنها بر مبنای مشهودات موجود در دستنویسها مجاز به اعلام نظر قطعی نیستیم. از این رو، می‌توان کتابت *n̄* در آوانویسی معمول زبان اوستایی را چندان قابل اهمیت تلقی نمود، بالاخص به سبب آنکه در اینجا با گونه‌ای آوایی سروکار داریم که شاید پیش از *ā* و *ē* خودبخود ظاهر می‌گشته است.

حرف *n*، چنانچه به موضع پیش از بستوایجهای *k, g, c, j, t, d, (p), b* محدود باشد، فقط نشان‌دهنده [N] غنه نرم‌کامی است که با فرود آمدن نرم‌کام ساخته می‌شود. این واج ویژه، که برای مثال در لهجه گجراتی نیز یافت می‌شود، در تلفظ اوستایی ساسانی (ایرانی جنوب باختری) و فارسی باستان مشترک است و در زبان اخیر، هرچند در شکل نوشتاری خط میخی به وضوح يك واج غنه است، در موضعهای مشابه به رخم نقش ممیز آوایش، نشان داده نشده است.

حرف *m̄* (*m* با نشانه خطی ممیز چنگک) که کراراً در دستنویسها دیده می‌شود، در خط چاپی اوستایی و نیز در سراسر مبحث واجگونه‌های گلدرن جای خود را به *hm*، که در واقع با حرف مزبور متفاوت است، داده است. از لحاظ آواشناسی امکان وجود *m* بیواک که پس از *h* تحوّل یافته باشد، هست. کتابت اصلی در کهن‌الگویا نمونه ساسانی شاید با توجه به چند مثالی که در این مورد هست، *hm̄* بوده، که در دستنویسها از سوی کوتاه شده و به *m̄* بدل گشته و از سوی دیگر، به صورت *hm* حالتی معمول یافته است.

حرف *y* در جدول الفبای اساس زبانشناسی ایرانی، جلد ۲، ص ۱۶۱ نوشته بارتلمه ۲۰ با نشانه ۳۵ آوانویسی شده و برای آوانویسی نشانۀ ۴۹ به کار رفته است. *y* مشهود در دستنویسهای هندی به جای *ā* در نسخه‌های خطی ایرانی به کار می‌رود. جای هیچ تردیدی نیست که در کهن‌الگویا نمونه اصلی ساسانی فقط *ā* در آغاز واژه استعمال می‌شده است. *y* که به وسیله ناشران در متون منتشره به کار رفته (و به همین سبب نگارنده آن را با نشانۀ خطی ممیز مشخص نکرده است)، همان‌گونه که

بارتلمه در صفحات ۱۵۳ و ۱۶۲ کتاب یادشده اظهار نموده، احتمالاً نشان دهنده واج (کامی) ž بوده که در دستگاه صوتی اوستای متأخر (در موضع میانی کلمه که از آ و ا ایران باستان) تحوّل یافته است. واج مزبور در کلیه دستنویسهای اصلی (مربوط به سده های ۹ و ۱۰ میلادی) جای خود را به ž (غیر کامی) داده است. بدین ترتیب، ž، که نتیجتاً آزاد گشته و با تلفظ عامیانه هندی مطابقت می نموده، توانسته است از آن پس جای ژ را در آغاز کلمه بگیرد. در نمونه اصلی ساسانی y به خوبی نمایشگر واج سایشی کامی واکدار [z] است، که در تحوّل ا ایرانی باستان در موضع آغازین کلمه به آ فارسی نوین، باید به منزله مرحله میانی فرض شود. در وضعیتی مشابه، v که فقط در آغاز واژه ظاهر می شود حاکی از يك صوت بسته دولبی واکدار (نظیر w در تلفظ اهالی جنوب آلمان) است که مسلماً می توان آن را مرحله میانی تحوّل b فارسی نوین از y ایرانی باستان به شمار آورد.

به شهادت کلیه دستنویسهای اوستا، حروف (y) v, ŷ در موضع میانی، واژه وجود ندارد و به جای آنها، یعنی به عنوان واجهای دنباله رو و منتج از i و ia ایرانی باستان باید در نمونه اصلی ساسانی ii و uu نوشته شده باشد. دلیل این امر در وهله نخست این است که واجهای i و ia ایرانی باستان رایج در ایران باختری در وسط کلمه، مانند آغاز کلمه به سایشیهای واکدار تبدیل نمی شده اند، بلکه دستخوش تحولات دیگری بوده اند. اگر مختصر خط واجهای i و ia ایرانی باستان را - که در تلفظ ساسانی احتمالاً بدون تغییر حفظ شده بوده - با ترکیب حروف ii و uu نشان می داد، اصل کلی «قرار دادن يك حرف برای هر واج» را نقض کرده بود. لیکن، در عین حال هیچ ایرادی جدی نیز به کارش وارد نمی شد. با این وجود، از آنجا که ترکیب حروف ii و uu به نحوی آشکار در [ii] و [uu] نیز مشاهده می گردد، این امر می تواند به عنوان يك کاستی در خط اوستایی مطرح باشد. بدون تردید می توان گفت که من باب مثال، صورتهای واژه هایی نظیر jiiia «زه کمان» و kuua «کجا» در اوستای متأخر بنا به علل زبانی - تاریخی و دلایل ذاتی زبان بایستی دو هجایی و به صورت [jiiia] و [kuua] قرائت شوند.

نمایش دادن واجهای [ii] و [uu] با استفاده از حروف ii و uu مانعی ندارد، زیرا

در مورد [i] و [i:] واجهایی که از لحاظ آواشناختی یکسانند موجود است و تنها ایراد قابل اغماض این است که نقش هجا نشان داده نمی‌شود؛ برای مثال، مورد [iuuenis] [iuuenis] در خط لاتین مقایسه شود. اگر نخواهیم مخترع خط ویژه آوایی زبان اوستایی را به ارتکاب خطایی بزرگ متهم نمایم، به این نتیجه می‌رسیم که در همه جاهایی که ii و uu نوشته شده بایستی [ii] و [uu] قرائت گردد. بنابراین، در سنت نقل شفاهی اوستا در جنوب باختری ایران، که مرحله آخرش یعنی تلفظ زبان ساسانی توسط مخترع خط به صورت مکتوب درآمده است، هرگاه i و u میان واکه و پس از همخوان واقع باشد - آن قدر که در زبان اوستایی ایران خاوری حفظ شده بودند (برای مثال: در موارد تحول h^h از hu و hi صدق نمی‌کند) - در سیر تحول خود باید به [ii] و [uu] تبدیل شده باشند. از این مقوله پدیده‌های صوتی مشابهی را در فارسی باستان می‌یابیم. در این زبان هر i و u که بعد از همخوان آمده به iy و uv تبدیل و نیز گهگاه i و u بین واکه‌ای به صورت iy و uv نوشته شده است؛ برای مثال، a^{iiia} اوستایی و aniya فارسی باستان؛ hauruua اوستایی و haruva فارسی باستان؛ dāraiaa اوستایی و adāraiaa فارسی باستان؛ bauuaiti اوستایی و bauvatiy فارسی باستان با هم مقایسه شود. به هر حال، مقایسه با فارسی باستان به منظور پی بردن به پدیده‌های آوایی ساسانی - اوستایی در جنوب باختری ایران فقط هنگامی اهمیت دارد که بتوانیم رسم الخطهای فارسی باستان را به همان سان که با توجه به نشانه‌های خط میخی معنی می‌دهند تفسیر کنیم و نه اینکه بنا به دلایل شبه تاریخی یا علل مختلف دیگر تصورات خاصی به ذهنمان متبادر شود و مثلاً گمان بریم که ha-ru-u-va نوشته می‌شده لیکن *harva* تلفظ می‌شده است، که در این صورت بی تردید نمایش واژه یادشده به شکل *ha-ra-va* نیز به سهولت امکان‌پذیر بوده است. ملفوظ بودن [ii] و [uu] در کلماتی که ii و uu را در آغاز دارند قطعی است، برای نمونه، uua اوستایی متأخر به معنی «هر دو» (که صورت اوستایی کهن آن ubā است) ملاحظه شود. آوانویسی علمی متداول که براساس آن صورتهای ii و uu با حروف Y و V مشخص می‌شود، یعنی استفاده از همان نشانه‌هایی که برای نشان دادن Y (y) و V در آغاز کلمه مرسوم است، نباید با هیچ برهانی موجه و محقق

به شمار آید. زیرا روش مذکور با اصولی که بایستی هنگام آوانویسی یا حرف نویسی يك خط الفبایی به کار گرفته شود مغایر است و حاصلی جز سخنان پوچ و بی مغز و بی معنی نخواهد داشت؛ برای مثال: آوانویسی uUa (یا حتی Va) به جای UUa. در همین مقوله، برای مثال، آوانویسی paouruyō «نخستین» نیز نامعقول است. این واژه در کهن الگوی عهد ساسانی، همان گونه که با توجه به مشهودات در دستنویسها هنوز قابل اثبات است، به صورت Paouruuiō نوشته می شده که از نظر ساختار هجایی دقیقاً با paruviya- فارسی باستان مطابقت می کند. کتابت Paouruiiō، که بعد از دوره ساسانی رایج شده، مبتنی بر نحوه ایراد اوستا توسط موبدان در مدارس دینی جنوب باختر ایران است و بایستی به منزله Paouruiiō تعبیر شود. مضافاً لازم است توجه شود که از این کلمه به هیچ وجه نباید Paouruyō را استنباط نمود. وجه تشابه Kva اوستایی «کجا» با kvā هند و آریایی کهن از تعبیر غلط کتابت اوستایی (Kuua) ناشی می شود که افزون بر آن از ناآشنایی با نحوه تحوّل اصوات هند و آریایی باستان نیز متأثر است. Kūva ودایی پس از سپری شدن دوران بر همانان به kvā تک هجایی بدل گشته و به همین جهت به نحوی ناشایست هنگام نقل کهنترین متون بدین سان نوشته شده است.

در کنار حرفی که نمایشگر r واکدار است می بایستی در الفبای رایج در عهد ساسانی نشانه ای نیز برای [r] بیواک در خوشه همخوان hr (مثلاً: -vahrka) موجود بوده باشد. البته در دستنویسهای اوستایی هیچ ردّ پایی از آن نمی یابیم. لیکن در «الفبای اوستایی» در مواردی به گونه ای از r برمی خوریم که بعضاً با يك نشانه چنگک ممیز مشخص شده، نظیر همان نشانه ای که در خط پهلوی کتابی و پازند برای نشان دادن ا بکار می رود، و بعضاً نیز با پیوندی متشکل از $\pi + \pi$ همراه با يك چنگک ممیز یا يك منحنی رابط به چشم می خورد. بعید به نظر نمی رسد که در کهن الگوی عهد ساسانی یکی از این حروف برای تشخیص [r] بیواک مورد استفاده بوده لیکن به دلیل یکسانی یا شباهت با نشانه پهلوی ا کنار گذاشته شده است، به ویژه با در نظر داشتن این نکته که واژه هایی که با خوشه $h\pi$ ظاهر می شوند تقریباً نادرند. با اینکه h در خوشه همخوان تحوّل ثنوی یافته، اگر در زبان گفتگوی متداول در آن دوره، هنگام

اختراع خط اوستایی، کاربردی واقعی نداشته، هرگز به قید کتابت در نمی‌آمده است.

در دستنویسهای اوستایی برای واجهای صفیری حروف $\xi, \zeta, s, z, \delta, \theta, \eta, \zeta$ و ξ به کار می‌رفته که از میان آنها ξ و ζ کراراً در آغاز و وسط کلمه به یکدیگر تبدیل می‌شوند، لیکن پیش از c, t, p و k و در موضع پایانی واژه فقط ξ ظاهر می‌گردد. جای تردید نیست که ξ دخیل از خط پهلوی کتابی، آوای فاقد نشانه مخصوص و ناشی از ξ ایرانی باستان را مشخص می‌کرده است. کتابت مستمر $\xi i i a o \theta n a$ و نیز رجحان ξ پیش از $i i$ و ξ در سایر جاها نشان می‌دهد که ξ به مثابه آوای ξ کامی شده به کار می‌رفته است. با توجه به موازین زبانی-تاریخی وجود ξ (کامی) را در کلماتی که در آنها اثری از $i e$ آریایی کهن یافت می‌شود بایستی مسلم فرض کنیم. گروه صوتی $i e$ در اوستایی کهن به $i \xi$ بدل گشته، سپس در تلفظ رایج در عهد ساسانی به صورت $\xi i i$ [Sii] ظاهر می‌شود و در اوستایی متأخر دوباره با از دست دادن i به ξ بدل می‌گردد. در واقع این ξ مستعمل در زبان اوستایی متأخر به روال معمول در دستنویسهای اصلی (قرون ۹ و ۱۰ میلادی) جای خود را به ξ یا ξ داده، ولی با ارائه مثالهایی (از نوع $\xi \hat{a} t \hat{o}$) وجودش هنوز در کهن‌الگوی عهد ساسانی قابل اثبات است. مع هذا این ابهام هنوز باقی است که آیا ξ آریایی کهن (مشتق از ξD و ξS هند و اروپایی) منجر به ایجاد ξ در اوستایی شده است (- $\xi i i \theta n a$, $\xi s \hat{e} t r a$ و دایی، فقط چهار بار در دستنویس ξS دیده می‌شود) و به علاوه آیا ξ به منزله گونه‌ای آوایی برای ξ پیش از ξ (ii) و ξ ظاهر می‌گشته است و در این صورت باید دید امکان قرار گرفتن این حرف پیش از واجهای یادشده به چه میزان بوده است.

در تعدادی از واژه‌ها باید آوایی را که در دستنویسها با ξ, ξ, ξ نیز نوشته شده است مشتق از πt ایرانی کهن دانست. واج مزبور در کلمات پهلوی دخیل از اوستایی به شکل $h\pi$ یا hl منعکس می‌گردد. در فارسی میانه مانوی (حدود قرن سوم میلادی) در واژه‌های دخیلی که تابع قواعد و خصوصیات زبان شده‌اند، خوشه همخوان $h\pi$ دیده می‌شود، لیکن به قول هنینگ: «... تلمیحی آگاهانه نسبت به اوضاع واحوال زردشتی دارد...» (کتاب راهنمای خاورشناسی ۲۱). از این روی،

این واج اوستایی در عهد ساسانیان می‌توانسته تلفظ يك واج سایشی کناری بیواک (شاید هم برگشته cacuminal) [i] را داشته باشد و بی تردید حرف اوستایی در نظر گرفته شده برای این واج ṣ بوده است. در دوران انحطاط زبانی پس از عهد ساسانی تلفظ ṣ با š یکی شده است، به نحوی که در دستنویسهای مادر هر دو حرف به میزان زیادی به یکدیگر تبدیل گشته است (به مطالب بالا رجوع شود). š نیز، مادام که پیش از ii نبوده، می‌توانسته ṣ نوشته شود. آوانویسی علمی نیز با شیوهٔ مختص به خود سعی به یافتن راه حلی برای رهایی از این سردرگمی کرده است و این حرف همه‌جا فقط به شکل š آوانویسی می‌شود. لیکن از آنجا که کهن‌الگوی عهد ساسانیان دارای سه حرف š ، ṣ ، ṣ بوده و این سه حرف سه واج مختلف را نمایش می‌داده‌اند و در ضمن روش رسم الخط گلدنر مبتنی بر انتخاب و اختیار است، در نتیجه، پیشنهاد می‌شود š را عملاً در جاهایی آوانویسی کنیم که وجود š آریایی کهن مسلم است و در واقع بی‌اعتنا به این مسئله که آیا نکتهٔ مزبور با توجه به دستنویسها مورد تأیید هست یا نه و š را در جاهایی آوانویسی کنیم که قراین حاکی از وجود πt آریایی کهن باشد. در سایر موارد می‌توان š را آوانویسی کرد. بدین ترتیب، با روشی که شرح دادیم به کتابتهای کهن‌الگوی عهد ساسانیان، البته تاحدودی، می‌توان دست یافت تا از این رهگذر اغلاط آشکار کتابت گلدنر نظیر: Sraoša- به جای Sraoša- و Xša θra- به جای Xša θra- و mašīia- به جای mašīia- اجتناب پذیر گشته و از سوی دیگر، بیتفاوتی علمی لااقل در مواردی که نسبت به آنها شناخت قطعی و مطمئنی داریم (مثلاً: Šāta- ، Šīiao θ na- ، ašamašīia- و غیره) از بین برود. البته، هنگام ذکر کتابتهای دستنویسها مسلماً باید حروف با حفظ امانت حرف‌نویسی شود - در مورد کاربرد š به مثابه y به مطالب بالا رجوع شود.

حرف h نمایشگر يك واج دمشی بیواک است. h ، تحت شرایط خاص و قابل تعیینی با صورت آوایی ایرانی باستان h_2 به x تبدیل گشته، واجی که سایشی کامی [ç] بوده و تاکنون با h آوانویسی می‌شده است. چون h در این صورت دست‌نخورده حفظ شده است، کتابت Xii کهن‌الگوی عهد ساسانیان ظاهر گشته است. برخلاف آن از hu ایرانی باستان در زبان اوستایی، واج xv که سایشی کاملاً لبی شده و تک‌آوا

است حاصل گشته است.

به‌رغم ابهاماتی که در برخی موارد هنوز وجود دارد، براساس مشهودات در دستنویسها می‌توان پذیرفت که مخترع الفبای اوستایی لااقل حروف زیر را برای مشخص کردن اصوات اوستایی که شفاهاً نقل می‌شده، به‌وجود آورده است:

$a \bar{a} \bar{d} \bar{q} (\bar{q}?) \bar{a} \bar{e} \bar{e} \bar{e} \bar{o} \bar{o} \bar{i} \bar{i} \bar{u} \bar{u} - k x \acute{x} x^v g \acute{g} \gamma - c j - t \theta d \delta \acute{t} - p f b \beta - \bar{w} \acute{w} \bar{w}^v n \acute{n} \bar{n} m \acute{m} - \acute{y} v - r \acute{r} - s z \acute{z} \acute{z} \acute{y} (= \acute{z}) - h.$

**بی‌نوشتها و مأخذ:

1. W.B. Henning.
2. *Transactions of the Philological Society*. 1942, P. 48f.
3. *Handbuch der Orientalistik*. I. IV, 1, 1958, P. 52.
4. Carl Salemann, «Über eine Parsenanschrift der Kaiserlichen Öffentlichen Bibliothek zu St Petersburg». *Travaux de la troisième session du congrès international des Orientalistes*. 1876, Vol— II, Leiden: 1878, P. 508ff. (= 18ff.).
5. Andreas - Barr. *Bruchstücke einer Pehlevi - Übersetzung der Psalmen*. Berlin: 1933.
6. diacritic
7. Andreas
8. Junker
9. Sarkophag
10. Menasce. *Iranica antiqua* 7, 1967, P. 59ff, und Nyberg, *Byzantion* 38. 1968. p. 112ff.
11. Henning
12. Bailey
13. Widengren
14. Westergaard
15. Spiegel
16. Karl Geldner
17. Reichelt's *Awestisches Elementarbuch*. P. 28
18. Nyberg. *Manual*. P. 152 a
19. epenthesis
20. Bartholomae's schrift - Tafel, *Grundriss der Iranischen Philologie*, I, p. 161.
21. *Handbuch der Orientalistik*. I. Abtg., IV, 1. Ab. P 99 f.

خط اوستایی

حروف اوستایی گرفته شده از خط پهلوی کتابی:

ا ک ت پ ب م ن ر س ز ژ خ^v
a i k t p b m n r s z š x^v

حروف اوستایی گرفته شده از خط زبور:

د ۲ ۳ ۴

خط پهلوی کتابی

۱ k/γ
 ۲ c/j/z/z̄
 ۳ p/f/β
 ۴ [ō]

خط زبور

۱ k/γ
 ۲ c/j/z/z̄

خط اوستایی

۱ k ۲ γ
 ۳ c ۴ j
 ۵ p ۶ f/β
 ۷ [ō]

الفبای اوستایی

ا	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ	آ
a	ā	ā̄	a	(ē)	a	ē	e	ē	o	ō	i	ī	u	ū	-				
ک	خ	خ	خ	گ	گ	γ	-	ج	ج	-	ت	θ	د	δ	ذ	-			
پ	ف	ب	β	-	ن	γ̄	γ̄ ^v	ن	ن̄	ن̄	م	μ	-	ی	ν	-			
ر	ش	-	س	ز	س	ژ	س̄	(=ž)	-	ه									

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی